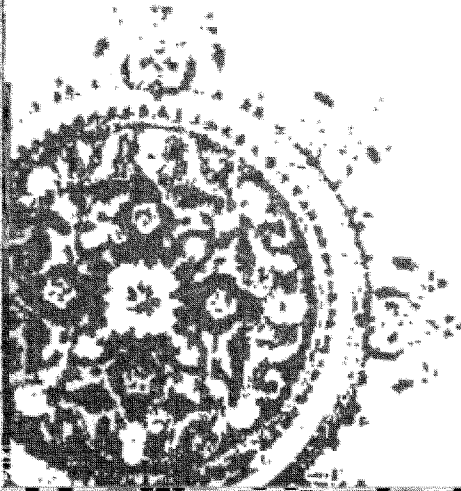
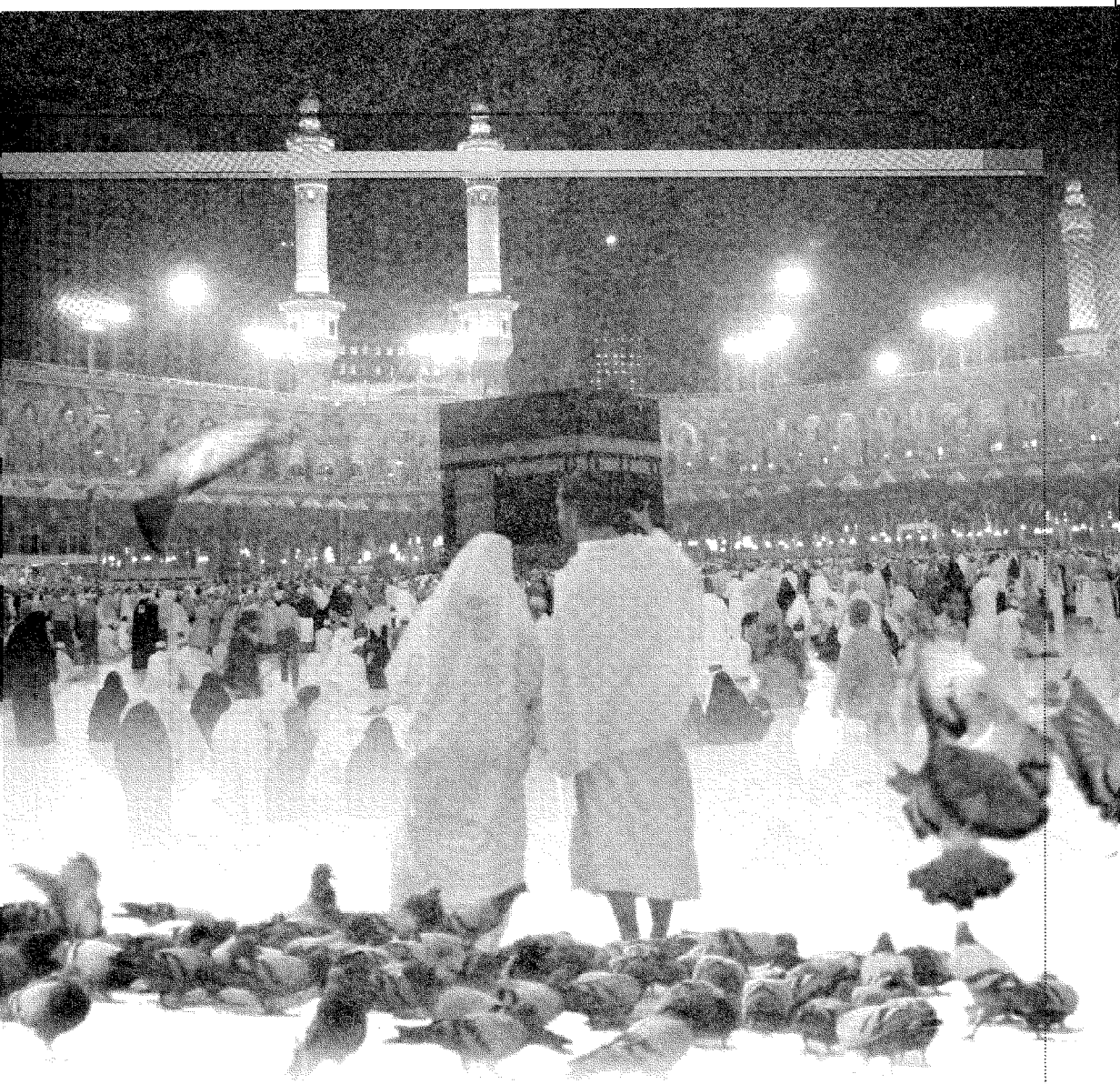


فتوح





شرط نبودن همراهی مَحْرَم با زن در حج

محمد قایمی / اسدالله حاج جعفری

میقات

۳۱

آگاهی یافتیم که به تازگی از سوی کارگزاران حکومت در سرزمین حجاز، این موضوع مطرح شده است که زنان در سفر برای انجام مناسک حج، اگر تنها باشند و شخصِ مَحْرَمی آنان را همراهی نکند، از سفر حج باز داشته می‌شوند. این موضوع در سخنان علمای گذشته طرح شده و فقها در مورد حکم آن اختلاف نظر دارند؛ بعضی آن را جایز شمرده و گروهی دیگر جایز نمی‌دانند. نظریه معروف و مشهور (میان فقها در این موضوع) این است که واجب شدن حج برای زن، مشروط به همراهی مَحْرَم^۱ با او نیست، بلکه بیشتر فقها، جز احمد بن حنبل و بعضی دیگر، اعتقاد به چنین شرطی ندارند. حتی نقل قول‌هایی که در مورد نظریه احمد بن حنبل در این مورد شده، یکسان نیست و اعتقاد به چنین شرطی، تنها یکی از چندین نظر متفاوتی است که به او نسبت داده شده است.

بنابراین، باید در نظر بگیریم که بعضی از فقها (وعالمان اسلامی) معتقدند: یکی از شروطِ وجوب حج برای زن، همراه داشتن مَحْرَم در سفر است، بلکه باید این را نیز در نظر گرفت که بعضی از فقها اعتقاد به حرمت تکلیفی در مورد سفر زنی دارند که به تنهایی و بدون همراهی مَحْرَم انجام می‌شود. لیکن گروهی دیگر از فقها، اعتقادی به حرمت سفرِ چنین زنی ندارند بلکه معتقدند در صورتی که زن توانایی مسافرت به تنهایی را داشته باشد، [با تحقق سایر شرایط وجوب] سفر حج بر او واجب خواهد بود.

پس در این صورت، حاکمانی که مذهب فقهی خاصی را اختیار کرده‌اند، گذشته از واجب بودن، آیا اصلاً اجازه دارند دیگر مسلمانان را (که به مشی فقهی آنان معتقد نبوده و نظر فقهی متفاوتی دارند) مجبور نمایند که مطابق شیوه آن‌ها عمل کرده و پیرو ایشان باشند و براساس مناسک مذهبی عمل نمایند که نه تنها بدان باور ندارند، بلکه به نادرستی آن معتقدند؟!

به فرض که حنبلی‌ها سفر حج برای زن تنها را واجب ندانند، در این صورت آیا بر مالکی‌ها و شافعی‌ها و پیروان دیگر مذاهب فقهی، که نظرشان واجب بودن حج بر زن است - هر چند تنها بوده و مَحْرَمی به همراه نداشته باشد - واجب خواهد بود که راه و روش خویش را وانهند و از مذهب خود روی بگردانند و با فقه خود مخالفت کنند و در نتیجه حجی را که

بر اساس عقیده و مذهب خود واجب می‌شمارند، ترک نمایند؟!

اکنون بر آنیم تا حکم مسافرتِ زن به تنهایی (و بدون همراهِ مُحْرَم) و وجوبِ حج بر زن در چنین حالتی را بر مبنای ادلهٔ اجتهادی و روش استنباطِ فقهی، مورد بررسی قرار دهیم؛ لیکن به جاست پیش از پرداختن به این مهم، به موضوعِ درخورِ اعتنایی که مربوط به این مسأله و موارد مشابه آن است، بپردازیم و آن این که: وظیفهٔ حاکمان در تعامل با مسلمانان - آنجا که میانشان اختلاف مذهبی وجود دارد - چیست؟

آیا جایز است (چه رسد به واجب) که فردِ مسلمان، یا حاکمِ جمعی از مسلمانان، مسلمانانِ دیگر را مجبور کند که مناسکِ مذهبِ خویش را وانهند و از مذهبِ فقهی وی پیروی کنند؟!

آیا سزاوار است پیروِ مذهبِ حنبلی، پیروانِ مذهبِ حنفی را مجبور کند که اعمال خود را مطابق گرایشِ فقهی او به جا آورند؟ و آیا - نه واجب که - جایز است حنبلی پیروِ مکتبِ اهل بیت علیهم السلام را مجبور به مخالفتِ عملی با آیینِ مذهبی خود کند؟!

آنچه در اینجا به دنبال بررسی و تحقیق در بارهٔ آن هستیم، موردی کاربردی و مرتبط با این مسأله است و آن عبارت از این است که: زن مسلمان و معتقد به جواز مسافرتِ زن بدون همراهی مُحْرَم، مجبور به پذیرش حکمی برخلاف عقیده‌اش شده و از سفر حج باز داشته شود. در حالی که بر اساس مکتبِ فقهیِ مورد قبول آن زن، حج بر وی واجب شده و ترکش جایز نیست. در این مورد تفاوتی نمی‌کند که مذهبِ فقهیِ مورد قبول او، شیعی است یا شافعی، مالکی است و یا حتی در بعضی از احتمالات حنبلی؛ چرا که بر اساس تمامی این مذاهبِ فقهی، اگر زن اطمینان به تواناییِ مسافرت به تنهایی را داشته باشد - تنها به سببِ زن بودن او - منع (شرعی) برای مسافرت او وجود نخواهد داشت. پس در این صورت، آیا بخشی از مسلمانان، به صرف اینکه به مذهبِ خاصی معتقدند، مجازند چنین زنی را - که به مذهبی جز مذهبِ آنان باور دارد - از حج باز دارند؟!

آیا این رفتار با احترام به (پذیرش) جایگاهِ مذاهبِ فقهیِ مسلمانان و لزوم به رسمیت شناختن آن‌ها منافات ندارد؟! و آیا این کار، تحمیلِ باور خود بر دیگر مسلمانان نیست که برخلاف آنچه مطابق حجت و دلیلِ شرعی پذیرفته‌اند، عمل کنند؟!

کسی که معتقد به مذهبی است و در عمل از دستورات آن مذهب پیروی می کند، در واقع حجت بر او تمام شده است و در این صورت آیا بازداشتن او از عمل، برطبق دستورات مذهبی اش، مصداق ناراستی و ستمگری نیست؟!

در صورتی که نظر شرعی مجتهد، منطبق بر واقع و همان حکم مورد نظر خداوند باشد، هم او و هم کسی که از او تقلید می کند، به ثواب و پاداش الهی می رسند و در صورت اشتباه کردن و عدم انطباق آن با حکم مورد نظر الهی، عذر آنان در پیشگاه خداوند موجه بوده و علاوه بر آن بر اجر و پاداش نیز دست می یابند. حال در زمینه احکام و مسائل شرعی، چه کسی می تواند ادعا کند که نظرش همواره، منطبق بر واقع و همان نظر خداوند است؟ تنها می توان چنین گفت که: نظریه مجتهد، چه صحیح و مطابق با واقع و چه نادرست و خلاف واقع باشد، در هر حال، عذر وی در نزد خداوند موجه (و خطای احتمالی اش بخشودنی) است.

اگر بنا باشد مسلمانان پس از اعتقاد به یک مذهب و اتمام حجت شرعی بر آنان، آزاد نباشند براساس دستورات آن مذهب عمل کنند، لازم می شود که همگی تنها به مکتب واحدی روی آورند و مذاهب دیگر را طرد کنند؛ با فرض انتخاب مذهب واحد، مذهب حنبلی چه رجحانی بر مذهب شافعی خواهد داشت؟ یا مذهب شافعی چه برتری بر مذهب حنفی دارد؟ و همه این مذاهب چه مزیتی بر مذهب مالکی خواهند داشت؟ ...

به علاوه، پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام اعتقاد راسخ دارند که مذهبشان به طور کامل منطبق بر سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است؛ چرا که شیعیان از اهل بیت و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت و پیروی می کنند و سخن و مشی عترت علیهم السلام دقیقاً همان سخن و مشی پیامبر خداست. آنان به قیاس و اجتهاد به رأی باوری ندارند بلکه منش و روششان از قرآن و در رتبه پس از آن، از سنت نبوی صلی الله علیه و آله سرچشمه گرفته و به طور کامل از این دو تبعیت می کنند. گذشته از این، چگونه است که اجتهاد کردن بر برخی از مسلمانان جایز است و در عین حال عترت پیامبر صلی الله علیه و آله شایستگی آن را ندارند؟!

اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دارای مقام عصمت اند و مسائل مورد نظر را بدون دخالت دادن حدس و گمان شخصی و اجتهاد به رأی، به طور مستقیم از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کردند؛ بنابراین، چنین

اجتهادی هرگز از آنان صادر نشده و از این روست که از نظر دیگران، اجتهاد تنها در جایی ارزش و اعتبار دارد که از غیر اهل بیت باشد و در نظر آنان، مذهب اهل بیت علیهم السلام قابل اعتنا نیست! در حالی که با این وصف، ارزش و اعتبار حقیقی، از آن مکتب اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد بود.

در هر حال، این مطلب حایز اهمیت است و نباید به سادگی از کنار آن گذشت؛ زیرا مسلمانان در بسیاری از موضوعات و احکام عملی دین، با یکدیگر اختلاف نظر دارند، جز در احکام ضروری؛ مانند وجوب نمازهای پنج گانه، حج خانه خدا و روزه ماه مبارک رمضان. با این حال، در فروع و جزئیات این مسائل ضروری نیز همچنان مبانی و نظریات گوناگونی وجود دارد و کمتر موضوعی یافت می شود که در حکم آن، میان عالمان مذاهب اسلامی، اتفاق نظریه وجود داشته باشد! بلکه در بیشتر موارد، شاهدیم که حتی در یک موضوع - به خصوص در موضوعات و رخدادهای جدید - میان عالمان یک مکتب فقهی نیز اختلاف نظریه وجود دارد. همچنین در بعضی از موضوعات قدیمی نیز اینگونه است و این از آن روست که عالمان یک مکتب فقهی، خود در این که نظر امام و پیشوایشان در آن موضوع مورد نظر چیست، اتفاق نظر ندارند!

مسأله مسافرت زن به تنهایی، خود در شمار این موضوعات مورد اختلاف است که در آن سه نظریه متفاوت به احمد بن حنبل نسبت داده اند. هر چند برخی از عالمان حنبلی مذهب، از میان این ۳ نظریه، تنها به یک وجه تمایل دارند. در عین حال، بعضی دیگر از عالمان این مذهب، معتقد به قول دیگری بوده و بر این باورند که در این مسأله نظر احمد بن حنبل غیر از آن نظری است که گروه اول بدان معتقدند.

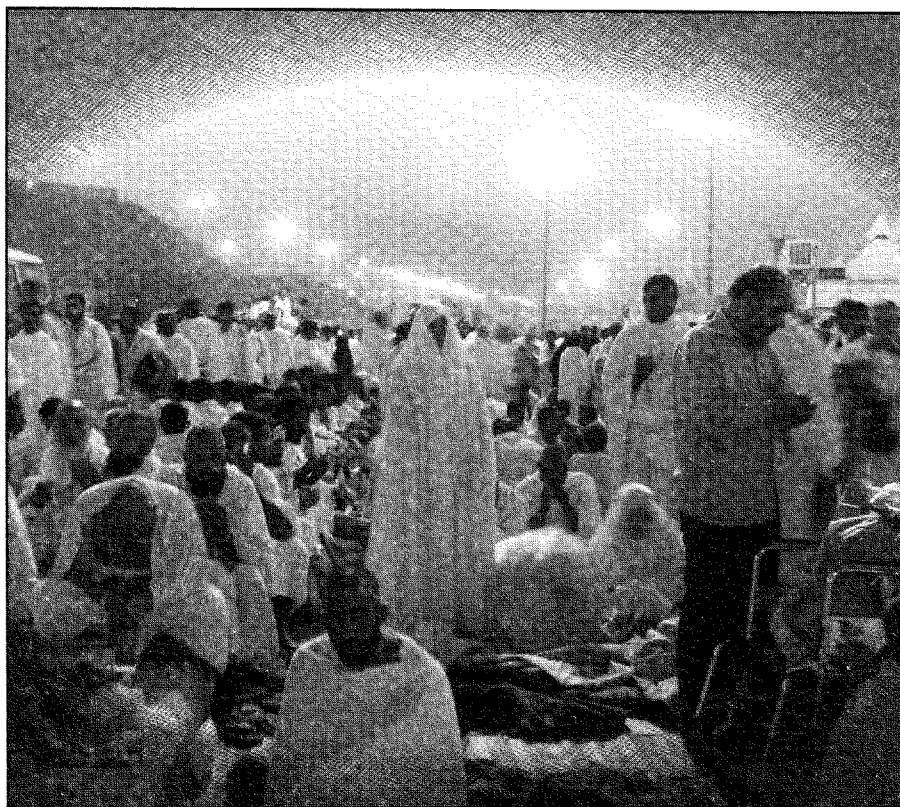
اصل «وجود اختلاف نظر میان مذاهب اسلامی»، در باره احکام جزئی و عملی، امری بدیهی و غیر قابل تردید است. پس اگر گروهی (خاص)، دیگر مسلمانان را از عمل بر طبق دستورات مذهب خود باز می دارند، تنها به جهت کبر و غروری است که دارند و فقط برای تحقیر و تضعیف مکتب فقهی ایشان است؛ با این که گاهی عقیده و مذهب عالمانی که عمل به احکام فقهی ایشان ممنوع گردیده، متکی به دلایل و مدارکی است که برادله دیگران برتری داشته و در هنگام تعارض و ناسازگاری برادله آنان رجحان دارد. به این

ترتیب، در مسائل مورد اختلاف و غیر آن، وظیفهٔ عموم مردم تنها رجوع به فقها است و مردم نمی‌توانند برای دستیابی به احکام عملی جزئی، خود استدلال نمایند، بلکه استنباط احکام شرعی، تنها بر عهدهٔ فقیهان و عالمان دینی است و تودهٔ مردم (در این گونه موارد) وظیفه‌ای ندارند.

گاهی دیده می‌شود برخی از عالم نمایان وقتی با دسته‌ای از مسلمانان در مسائل فرعی موافق نیستند به مخالفت برخاسته و به کمک بعضی آیات و متون دینی علیه ایشان استدلال می‌کنند در حالی که آن آیات و نصوص دینی، بر عالمانی که در فقه و احکام فرعی، از مکتب دیگری (غیر از مکتب شخص مخالف) پیروی می‌کنند، پوشیده و نامفهوم نیست و هر گاه (در راستای طرح مخالفت)، این نصوص دینی بر ایشان عرضه شود، پاسخ قانع کننده‌ای خواهند داشت و یا پاسخی خواهند داشت که بر اساس آن، آن عالم نمایان مُجاز نباشد هر از چند گاه، دیگران را به عمل بر طبق احکام مذهب خویش وادار کنند. اما در هر حال، مقلدان و تودهٔ مسلمانان در مورد شناخت جزئیات استدلال‌ها (در این موارد) و چگونگی برخورد و پاسخگویی به اشکالات و مخالفت‌های دیگران به کمک احادیث و نصوص دینی، هیچ وظیفه‌ای ندارند.

اکنون که بحث‌ها به این نقطه انجامید، پیشنهاد نگارنده به سران و کارگزاران امت اسلامی و تمام اجتماعات به رسمیت شناخته شدهٔ مسلمین این است که: این موضوع مهم در دستور کارشان قرار گیرد و در کنار دیگر تصمیمات خود، نسبت به آزادی مسلمانان - با هر نوع عقیده و مذهبی که دارند - در عمل بر اساس دستورات و احکام عملی مذهبشان تصمیم‌گیری و تعیین تکلیف نمایند؛ به طوری که کسی حق نداشته باشد مسلمانان دیگر را مجبور به عمل بر طبق مذهبی خاص نماید؛ چرا که چنین کاری مصداق ستم و ظلم است. در چنین وضعیتی هیچ حکومت و کشوری، هر چند دو حرم شریف یعنی مکه مکرمه و مدینه منوره در آن باشد، نمی‌تواند از این مصوبه استثناء شود.

چه چیزی موجب صدور این امر گردیده که زن مسلمان مصری، به جهت همراه نداشتن محرم، صرفاً به این خاطر که به مذهب حنبلی گرایش ندارد، از به‌جا آوردن فریضهٔ حج محروم و باز داشته شود؟! درست است که احمد بن حنبل - آنهم بنا بر قولی - چنین حجتی



را بر زن واجب و یا جایز نمی‌شمارد، اما با این حال مالک ابن انس و شافعی و دیگر ائمه مذاهب اسلامی، نظرشان برخلاف این است.

چگونه قابل توجیه و پذیرش است که چون تعداد کمی از مسلمانان (که گرایش به مذهبی خاص دارند و پیروان آن مذهب) تبرک جستن به مضجع شریف نبوی ﷺ و دیگر قبور صالحان و اولیای الهی را جایز نمی‌شمارند، پس باید دیگر مسلمانان با هر نوع مذهب و عقیده‌ای، از این عمل پسندیده باز داشته شوند؟!

آیا سزاوار است مسلمانی که به قصد زیارت حرم شریف پیامبر ﷺ و تبرک و توسل جستن به قبر مطهر و منور آن حضرت و در مسیر تقرب به خداوند متعال بار سفر بسته، با ممانعت دیگران روبه‌رو شود، تنها به این جهت که بعضی از مذاهب اسلامی اعتقاد به حرمت این عمل دارند؟ آنهم با استناد به این روایت شریف که: «لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ

الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ^۲ و مدعی‌اند زیارت قبر پیامبر ﷺ از این سه مورد نیست!

در حالی که اگر این حدیث دارای سند صحیح و دلالت تام هم باشد، در برابر نصوص و روایاتی قرار می‌گیرد که در تشویق زیارت قبر پیامبر ﷺ وارد شده و حتی برخی از این‌ها، ترک زیارت حضرت را مصداق روی گرداندن از ایشان شمرده‌اند! بنابراین، تعارض به وجود می‌آید و بالاخره آن حدیث (لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ...) قابلیت تخصیص به وسیله روایات دسته دوم را خواهد یافت.

در هر صورت، روایات وارد شده از ناحیه اهل بیت پیامبر ﷺ نسبت به سایر روایات، ضعف و کاستی ندارند. زیارت قبر مطهر پیامبر ﷺ توسط مسلمانان و به خصوص زائران خانه خدا، به عنوان سیره عملی مسلمان در مرآ و منظر اهل بیت ﷺ و عالمان امت اسلامی بوده و فقیه، با توجه به چنین سیره‌ای، بر استحباب سفر برای زیارت قبر حضرت رسول ﷺ و اهمیت و ضرورت آن، اطمینان کامل پیدا می‌کند.

حال آیا محروم کردن امت اسلامی از فهم و توجه به آنچه که گروهی آن را درک نمی‌کنند، مانع تراشی بی‌جهت در برابر مقوله علم و تکبر و گستاخی و تعرض نسبت به سایر مسلمان محسوب نمی‌شود؟!

در اینجا بار دیگر به بررسی حکم مسأله‌ای می‌پردازیم که این گفتار به سبب آن منعقد شده است و آن عبارت است از این که:

آیا در حکم وجوب حج یا جواز آن برای زن، همراه بودن یکی از محارم او در این سفر شرط است؟ به خصوص در عصر حاضر که مسافرت آسان شده و رنج و زحمت چندانی ندارد؛ به طوری که هم‌اکنون سفر به نقاط دور دست دنیا نیز چندان طول نمی‌کشد و زن در طول مسافرت خود نیاز به کسی نخواهد داشت تا او را به مرکب سوار و یا از آن پیاده کند و معمولاً در این سفرها، همراهان نقشی در جلوگیری از وقوع حوادث و خطرات احتمالی؛ مانند سقوط هواپیما و... ندارند.

نظر علما و فقهای مذاهب اسلامی در باره این موضوع متفاوت است، اما آنچه میان آنان معروف و مشهور بوده و مطابق نظر مذهب امامیه (شیعه) نیز می‌باشد، این است که: وجوب

حج چنین زنی مشروط به همراهی محرم نیست و تنها تعداد اندکی از آنان قائل به وجود چنین شرطی شده‌اند.

گاهی نظری (مثلاً شرط بودن همراهی محرم با زن) به عالمی نسبت داده می‌شود، در حالی که نقطه مقابل همان نظریه هم به وی منتسب می‌گردد؛ بالاتر این که گاهی معنای مورد نظر نقل کننده چنین شرطی، با مسافرت در عصر کنونی تطبیق نمی‌کند؛ مثلاً آن مسافر مورد نظر، در پیاده و سوار شدن هیچ گونه نیازی به کمک و مساعدت دیگری ندارد و این عدم تطبیق از آن رو است که در بعضی عبارات این ناقلین که از علت حکم گفته‌اند، اینگونه برداشت می‌شود که فلسفه چنین شرطی نیاز مبرم مسافر به همراه و کمک کننده در طول سفر است، در حالی که چنین امری شامل مسافرت با وسایل نقلیه جدید نمی‌شود!

در هر صورت، در راستای نقل نظریات موجود در این مسأله، به بیان دو عبارت؛ یکی از «صاحب جواهر» و دیگری از «ابن قدامه» اکتفا می‌کنیم:

۱. صاحب جواهر رحمته الله علیه (در جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام)، گفتار خویش را در ضمن عبارات کتاب شرائع، این گونه آورده است:

«همراهی محرم برای زائر زن - در صورت عدم ضرورت - از شرایط وجوب حج نیست بلکه در این مورد، اطمینان زن به وجود امنیت جانی و اخلاقی خود، به سبب همراهی با افراد قابل اعتماد و داشتن اطمینان خاطر (نسبت به خود) و یا دلایل مشابه، کفایت می‌کند. و در مورد حکم این مسأله [یعنی وجوب حج بر زن، در فرض پیش گفته] هیچ اختلاف نظری میان فقهای شیعه نیافتیم؛ زیرا مفاد نص و فتوا این است که در صورت عدم وجود بیم و نگرانی از همراه نداشتن محرم [و حصول سایر شرایط وجوب حج]، جواز شرعی خروج و مسافرت زن [جهت ادای فریضة حج] صادر شده است. بنابراین، استطاعت [مورد نظر شرع برای وجوب حج] بر چنین حالتی صدق خواهد کرد.»^۲

۲. عبدالله بن قدامه در کتاب «المغنی» (که شرح کتاب «المختصر» اثر ابوالقاسم عمر بن احمد الخرقی است) استظهاری از عبارت کتاب «المختصر» کرده که بر اساس آن، بر زنی که در سفر حج محرمی همراه ندارد، حج واجب نخواهد بود.

وی سپس به نقل چند نظر متفاوت از احمدبن حنبل در این موضوع پرداخته و نوشته است:

«احمدبن حنبل بر همین مطلب (یعنی عدم وجوب حج بر زنی که همراه خود محرمی ندارد) تصریح کرده است. ابوداود می‌گوید: از احمدبن حنبل پرسیدیم: آیا حج بر زن ثروتمندی که محرمی همراهش نیست، واجب است؟ پاسخ داد: خیر، همچنین خود احمد در جای دیگری گفته است: وجود محرم (همراه زن) از جمله شرایط استطاعت (برای حج) است؛ و این همان نظر «حسن»، «نخعی»، «اسحاق»، «ابن منذر» و اصحاب رأی و قیاس است.»

نقل دومی از احمدبن حنبل وجود دارد که بر اساس آن، وجود محرم از شرایط «لزوم» اقدام نسبت به حج است و نه از شرایط «وجوب» آن. بنابراین، اگر شرایط پنج‌گانه وجوب حج در مورد زنی محقق شود، اما در اثر مرگ یا بیماری صعب و لا علاجی، موفق به ادای فریضه حج نشود، لازم است از سوی او (و از اموال خودش) حجتی به‌جا آورده شود؛ چرا که در این مورد، شرایط اختصاصی وجوب حج محقق شده و همراهی محرم تنها جهت محافظت از زن است و این مورد همانند باز بودن راه و ممکن بودن مسافرت است.

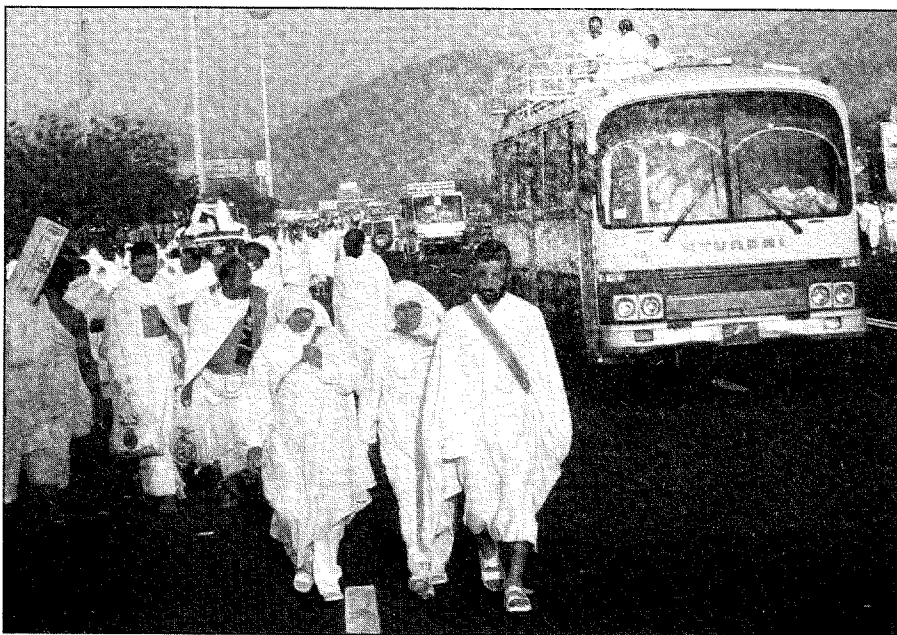
نقل سومی که از احمدبن حنبل وارد شده، این است که: در حج واجب، وجود محرم برای زن شرط نیست. «اثرم» می‌گوید: شنیدیم که از احمدبن حنبل سؤال شد: آیا مرد می‌تواند به‌عنوان محرم، مادرِ همسرِ خود را در سفر حج همراهی کند؟ و جواب احمد بن حنبل این بود: از آنجاکه در حج واجب زن همراه با دیگر زنان و افراد مورد وثوق رهسپار حج می‌شود، انتظار می‌رود که چنان همراهی (در خصوص حج واجب) لازم نباشد، اما در غیر حج واجب، چنین انتظاری وجود ندارد.

موضوع مورد پذیرش، نقل اولی است که از «احمد» وارد شده و بر طبق همان (نیز) عمل می‌شود.

[اما آرای دیگران در خصوص این مسأله:]

نظر «ابن سیرین» و «مالک» و «اوزاعی» و «شافعی» این است که: حج زن هیچ‌گاه مشروط به همراهی محرم نیست.
«ابن سیرین» می‌گوید: اشکالی ندارد که زن همراه با مردی از میان مسلمانان رهسپار حج شود.

«مالک» می‌گوید: زنی که همراه عده‌ای از زنان دیگر عازم حج شود (دیگر نیازی به همراهی محرم با او نیست). نظر «شافعی» این است که: زنی که همراه با زن دیگر که آزاد و مسلمان و مورد اطمینان است، به حج رود (نیازی به همراهی محرم نخواهد داشت). به نظر «اوزاعی»، زنی که همراه با جمعی از انسان‌های عادل و با تقوا عازم حج شده، برای بالا رفتن و پایین آمدن از مرکب خویش از نردبان استفاده می‌کند و تنها زمانی مردی (نامحرم) به او نزدیک می‌شود که بخواهد افسار شتر زن را نگه داشته و آن زن بخواهد برای بالا و پایین آمدن پایش را روی دست او قرار دهد.
«ابن منذر» می‌گوید: علما ظاهر حدیث را نپذیرفته و هر کدام بدون داشتن حجت شرعی، شرطی را آورده‌اند.^۴ انتهای حرف عبدالله بن قدامه.



علاوه بر این، عبدالرحمان بن قدامه در کتاب «الشرح الکبیر» (که شرح کتاب «المقنع» اثر عبدالله ابن قدامه است) می‌نویسد: «نقل‌های مختلفی از احمد بن حنبل در مورد همراهی محرم با زن در حج وجود دارد.» او سپس بخشی از آنچه که از کتاب «المغنی» در این باره عنوان شد را بازگو می‌کند.^۵

به هر حال، حکم این مسأله را در دو مرحله مورد بررسی قرار می‌دهیم:

مرحله نخست؛ مربوط است به آنچه که به عنوان قاعده از اطلاقات قرآن کریم و غیر آن (یعنی سنت) به دست می‌آید و آن به گونه‌ای است که در صورت قصور و ناتوانی ادله خاص (یعنی نصوصی که به صورت خاص در این موضوع وارد شده)، ولو به علت تعارض با نصوص دیگر و یا اجمال و ابهام در آن‌ها، مفاد آن قاعده فصل الخطاب می‌باشد. علاوه بر این، بد نیست (قبل از بیان قاعده) به‌طور اجمال به آنچه مقتضای اصول عملیه در این باب است اشاره شود.

مرحله دوم؛ مربوط است به آنچه که از ادله خاص (وارد شده در این مورد) به دست می‌آید.

الف) بحث از مرحله اول؛ بدون هیچ تردید، مقتضای اصل عملی، در جایی که شک در حرمت سفر زن بدون محرم وجود دارد، جواز چنین سفری است؛ به این دلیل که: در مواردی که نسبت به ثبوت حکم الزامی (یعنی الزام بر فعل و یا ترک که معادل وجوب و حرمت است) شک وجود داشته باشد تا زمانی که حجّتی بر اثبات آن حکم الزامی اقامه نگردد، اصل عملی برائت نافی الزام (یعنی وجوب یا حرمت) خواهد بود (بر همین اساس و در نقطه مقابل تحریم) در جایی که این احتمال هست که «شرط وجوب سفر حج زن، همراهی با محرم باشد» تا زمانی که علم این شرط ثابت نشده باشد، اقتضای اصل عملی عدم وجوب سفر حج (در صورت عدم تحقق این شرط) می‌باشد.

پس از این اشاره کوتاه به مبحث اصول عملیه، باید گفت: آنچه از اطلاقات قرآن کریم و نصوص معتبر - که حاکی از سنت برحق و صحیح‌اند - به دست می‌آید، این است: تا زمانی که مکلف (زن) توانایی مسافرت به‌طور مستقل و بدون همراهی محرم را داشته باشد؛ همراهی محرم جزو شرایط وجوب حج برای او نخواهد بود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ

عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا؟^۶ «و برای خدا بر مردم است آهنگ خانه (او) کنند. آن‌ها که توانایی رفتن به سوی آن دارند...» (در این آیه شریفه) موضوع وجوب حج، «مستطیع» است. مستطیع می‌تواند شخص دارای محرم یا بدون محرم باشد، یا کسی باشد که بین مرد و زن بودنش تفاوتی نیست؛ مانند این که مردی در سفر حج نیاز مبرم به همراه و کمک کننده‌ای داشته باشد؛ به طوری که بدون آن مستطیع محسوب نشود؛ همچنان که ممکن است زنی (در سفر حج) نیازی به کمک و همراهی نداشته باشد و در نتیجه بدون آن مستطیع حساب شود.

به طور کلی شرط همراهی محرم با حج گزار، تقییدی است در مقابل اطلاعاتی که از آیه شریفه و دیگر دلایل وجوب حج به دست می‌آید. بنابراین، تا زمانی که دلیل محکمی بر تقیید نباشد، اطلاق به دست آمده (هرگز) با چنین شرطی مقید نخواهد شد.

ب) بحث از مرحله دوم؛ (آنچه دلایل خاص اقتضا می‌کند):

در خصوص «مشروط بودن وجوب و بلکه جواز حج زن به همراهی محرم» به بعضی از روایات تمسک شده که در اینجا به ذکر یک روایت و بررسی مدلول آن می‌پردازیم:

از ابوهریره نقل شده که پیامبر ﷺ فرمودند:

«لَا يَحِلُّ لَامْرَأَةٍ تُوْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ تُسَافِرَ مَسِيرَةَ يَوْمٍ إِلَّا مَعَ ذِي مَحْرَمٍ»^۷

«بر زنی که به خداوند و روز قیامت ایمان دارد، جایز نیست بدون همراه داشتن محرم، مسافرتی با مسافت یک روز انجام دهد.»

گاهی با این خبر استدلال می‌شود که شرط وجوب حج برای زن، داشتن همراه محرم است و اگر همراه نداشته باشد، حج بر او واجب نیست

نحوه استدلال به این خبر اینگونه است که: عدم حلیت مسافرت برای زن بدون محرم (که در خبر یاد شده به آن تصریح گردید) اطلاق دارد؛ یعنی هم شامل سفر حج است و هم غیر حج، پس اگر سفری شرعاً جایز نباشد، به یقین واجب هم نخواهد بود؛ چرا که آنچه شرعاً امتناع دارد مانند آن چیزی است که عقلاً ممتنع است.

این خبر و مانند آن، دلیل اصلی کسانی است که قائل به وجود چنین شرطی شده‌اند.

اما استدلال به این خبر برای اثبات شرط یاد شده، از چند جهت دارای اشکال است؛ از جمله:

اشکال ۱: بین مفاد این خبر و دیگر اخبار مانند آن، با آنچه که از قرآن و دیگر ادلهٔ وجوب حج بر هر مستطعی - به طور مطلق - به دست می آید، نسبت عموم و خصوص من وجه برقرار است؛ وجه اشتراک این دو، سفر حج است. اما آنچه مختص آیه است، سفر حج برای مرد و آنچه مختص روایت ابوهریره است سفر زن در غیر حج است. در این صورت روایت مورد نظر با آیهٔ محل بحث، در ناحیهٔ عموم من وجه (یعنی ناحیهٔ مشترک) تعارض خواهند داشت؛ حال به چه دلیل باید روایت بر آیه مقدم شمرده شود؟! در صورتی که (نه تنها دلیلی بر تقدیم روایت بر آیه وجود ندارد بلکه) این روایت باید به خاطر تعارض با قرآن کنار گذاشته شود و یا لاقول برای تقدیم آن، علتی وجود ندارد.

در اینجا ممکن است گفته شود: از آنجا که روایت حاکم و ناظر بر آیهٔ مورد نظر است، پس حتی با وجود نسبت عموم و خصوص من وجه میان آیه و روایت، روایت بر آیه مقدم می شود؛ چرا که میان دلیل حاکم با دلیل محکوم، بدون ملاحظهٔ نسبت میان آن دو، همواره دلیل حاکم مقدم است. اما پاسخ این است که: هیچ دلیل و سببی وجود ندارد که حاکی از حکومت روایت بر آیهٔ مورد نظر باشد و اگر چنین دلالتی برای یک دلیل وجود می داشت، آن دلیل در برابر هر گونه دلیل معارض بالعمومی حکومت می داشت. از طرف دیگر، مقدم داشتن یکی از دو دلیل تعارض کننده با هم، با تمسک به حکومت آن دلیل بر دیگری، ترجیح بلا مرجح است و در این صورت (یعنی ترجیح بلا مرجح) چرا دلیلی که حاکی از وجوب حج بر هر مستطعی به طور مطلق است بر آن دلیل دیگر مقدم نگردد؟!

اشکال ۲: از سوی، در این روایت اطلاقی که براساس آن جایز بودن سفر زن به طور مطلق، مشروط به همراهی با محرم باشد وجود ندارد، بلکه نهایت چیزی که از روایت برمی آید این است که: جواز مسافرت زن، تنها در صورتی که مسافت آن معادل یک روز باشد مشروط به همراهی محرم است و این کاملاً متفاوت است با آن چیزی که به قائل شرطیت همراهی محرم با زن نسبت داده می شود.

و از سوی دیگر، آیا در نظر گرفتن «مسافت یک روز» در روایت یاد شده، با توجه به وسایل و امکانات سفر در عصر صدور روایت بوده یا این که مقدار «مسافت یک روز» در هر عصر مطابق امکانات و وسایل نقلیهٔ همان عصر لحاظ می شود؟ و اگر ملاک و معیار دومی

است، روایت مورد نظر در بیشتر مسافرت‌ها مصداقی نخواهد داشت؛ چرا که امروزه سفر حج، بیشتر به وسیله هواپیما انجام می‌شود و طول سفر با هواپیما نه تنها به یک روز نمی‌رسد بلکه فقط چند ساعت است.

شاید کسی یا کسانی گمان کنند، لحاظ «مسافت یک روزه» در روایت یاد شده، منطبق است بر امکانات عصر صدور روایت؛ چرا که هر متکلمی مطابق با شرایط و موقعیت زمان خودش سخن می‌گوید؛ مثلاً اگر شخصی بگوید: سفر به فلان کشور چند روز و یا مثلاً چند ساعت طول می‌کشد، حتماً منظور او از مدت زمان سفر، با توجه به وسایل و امکانات معمول زمان خودش می‌باشد، نه بر اساس وسایلی که در عصر خودش (به هیچ وجه) رایج نیست! مانند طی مسیر سلیمان نبی علیه السلام یا وسایل پرواز پرندگان و یا شیوه سیر و حرکت فرشتگان یا جن و ... لیکن مطلب آنگونه که تصور شده، واضح و روشن نیست، بلکه همان‌طور که این احتمال وجود دارد، احتمال دیگری هم می‌توان داد و آن این که: روایت مورد نظر، از باب «قضیه حقیقه» باشد؛ طوری که (ظرف تحقق این موضوع لزوماً یک مورد خاص تاریخی و خارجی نبوده، بلکه) مصداق آن در زمان‌های متفاوت تغییر کند. و این احتمال (یعنی قضیه حقیقه بودن) مسلماً در موارد متعددی از آیات و روایات تحقق دارد.

اینکه «سفری به مسافت یک روز»، حمل شود بر خصوص «مسافت یک روزه در عصری خاص»، در واقع بر این اساس است که روایت به عنوان «قضیه خارجیّه» و ناظر به مورد خاص بوده است در حالی که آنچه از ظهور قضایای شرعی بر می‌آید، این است که: این قضایا حقیقه باشند و نه خارجیّه و اشاره کننده به موردی خاص! و این امر مشخص می‌کند عنوانی که در روایت، مورد ملاحظه و توجه قرار گرفته، در هر عصر و دوره‌ای باید هماهنگ و منطبق بر همان دوره معنا شود.

البته ممکن است تناسب میان حکم و موضوع در یک مسأله چنین حکم کند که منظور از یک عنوان (مثلاً «سفری با مسافت یک روز» در بحث ما) برای اشاره به مورد خاص و معین بوده و بنابراین، قضیه مورد نظر حقیقه نباشد، اما این مطلب برخلاف قاعده اولیه است و لذا باید اثبات شود و در صورت عدم اثبات آن، باید گفت: ظهور قضایای شرعی در حقیقه بودن، ایجاب می‌کند این قضایا (روایات) در هر زمان بر شرایط و ویژگی‌های همان زمان تطبیق شوند.



برای توضیح بیشتر در باره این مطلب باید گفت:

به عنوان مثال در قرآن کریم امر شده به معاشرت با زنان «به معروف» (و نیکی)، و همچنین امری وارد شده که براساس آن، انفاق به «معروف» (و نیکی) به زنان، (بر مردان) واجب شده است. بدون تردید مصداق «معروف» در عصر نزول قرآن و صدور روایات، با مصداق آن در عصر ما متفاوت است، با این وجود، آیا درکِ درونی و وجدانی هر شخص در این خصوص می تواند این گونه باشد که دلایل مذکور که عنوان «معروف» را در بر دارند، بخصوص معنای معروف در همان عصر نزول، حمل می شوند؟!

و آیا از نظر فقیه این کفایت می کند که مرد در راستای عمل به «وجوب انفاق به همسرش» برای او وسیله نقلیه ای تهیه کند که در زمان های گذشته معمول و متداول بوده؟ و یا لباسی را بپوشد که اگر در این زمان بپوشید، به خاطر غیر متعارف بودن آن، مصداق لباس شهرت شمرده شده و مورد اشاره و توجه دیگران واقع می شود و...؟!

پاسخ درست این است که: با توجه به درک و دریافت های مشترک و مورد تفاهم در هر عرف (متفاهم عرفی)، روشن است چیزی که در عنوان «معاشرت به معروف» و «انفاق به معروف» مورد نظر می باشد، همان است که در هر عصری معمول و متداول است و اختلافی

که بدین سبب در معنای معروف مشاهده می‌گردد، صرفاً تفاوت در مصادیق و افراد معروف است و با در نظر گرفتن گزاره اصولی «ظهور مشتق در متلبس بالمبدأ بالفعل»، عنوان معروف در آیات مورد اشاره، بر چیزی که هم‌اکنون معروف حساب نمی‌شود (هر چند در گذشته همان چیز مصداق معروف بوده باشد) صدق نخواهد کرد.

حال چرا عنوان «سفر با مسافت یک روزه» در روایت مورد بحث ما از این گونه موارد نباشد؟! هر چند مصداق این عنوان در هنگام صدور روایت مثلاً ۸ فرسخ بوده، اما در حال حاضر این عنوان حتی بر دو برابر آن مسافت هم صدق نمی‌کند بلکه برای یافتن مصداق این عنوان در این عصر، باید مسافتی که در طول یک روز با امکانات متداول امروزی طی می‌شود را در نظر گرفت و در نهایت باید چنین مسافتی ملاک و معیار صدق روایت در زمان حاضر باشد، هر چند که همین مسافت به دست آمده، در حال حاضر توسط شخص خاصی در زمان کمتر یا بیشتر از یک روز طی شود.

علاوه بر این، ملاحظه مناسبات میان حکم و موضوع در بحث ما، همین مطلب را تقویت می‌کند، نه این مطلب را که مسافت طی شده در طول یک روز، با توجه به امکانات عصر صدور، مدنظر روایت بوده است! چرا که باز هم براساس دریافت‌های مشترک و مورد تفاهم در هر عصر (یعنی همان متفاهمات عرفی)، علت منع زن از چنان مسافرتی در واقع مربوط به ضعف جسمانی زن و نیاز او به کمک و همراهی است و این چنین سببی (یعنی ضعف و نیاز به کمک) در سفرهای با مسافت کوتاه و زمان اندک یافت نمی‌شوند و بر همین اساس، مقدار سفر (از نظر زمان و مسافت) در روایت مورد نظر، معادل مسافت طی شده در طول یک روز در نظر گرفته شده است؛ به گونه‌ای که اگر طول سفر کمتر از محدوده تعیین شده در روایت باشد، سفر زن بدون همراهی محرم با او اشکالی نخواهد داشت.

اشکال ۳: مناسبات میان حکم و موضوع مقرر می‌دارد که ممانعت (شرعی) از سفر زن در مسافت‌های بیش از یک روز یا سه روز و بدون همراه داشتن محرم، تنها به این دلیل است که در چنین سفرهایی، زحمات و مشقت‌هایی وجود دارد و این زحمات ایجاب می‌کند داشتن همراه را تا مسافر کم‌توان - از جمله زنان - را در سختی‌ها و گرفتاری‌های سفر یاری کند.

و از این روست که در سفرهای کوتاه؛ مانند سفرهای با مسافت یک ساعت، همراه داشتن محرم شرط نیست؛ چرا که در چنین سفری (معمولاً) مسافر، در مبدأ سوار مرکب شده (و بدون توقف میان راه)، در مقصد پیاده می‌شود و نهایت این که اگر مسافری کم‌توان و ضعیف بود، هنگام سوار شدن و پیاده شدن، حاضران یاری‌اش می‌کنند. پس چنین مسافرانی، نیازی به وجود همراه معین و مشخص ندارند. به خلاف سفرهای با مسیر طولانی، که در آنها مراقبت و اهتمام (خاص) داشتن نسبت به افراد ضعیف و کم‌توان، در طول مسیر، از نیازهای سفر است.

وضعیت سفر در عصر کنونی و نیازمندی‌ها و مقتضیات آن، نسبت به گذشته تفاوت کلی و اساسی دارد؛ به طوری که امروزه سفر کردن، الزامات سفرهای گذشته را ندارد. بنابراین، همراه داشتن محرم برای زن لزومی ندارد، همانطور که پیش‌تر مطلبی را در خصوص عدم نیاز همراهی محرم با زن، از «اوزاعی» نقل کردیم که می‌گفت:

«زنی که همراه با عده‌ای از افراد عادل و با تقوا عازم حج شده است، برای بالا رفتن و پایین آمدن از مرکب خویش از نردبام استفاده می‌کند و تنها وقتی مرد نامحرمی به او نزدیک می‌شود که بخواهد افسار شتر زن را نگه دارد و آن زن بخواهد برای بالا و پایین آمدن، پایش را روی دست او قرار دهد.»^۸ گفتار وی شاهدهی است که گویای نیازها و مقتضیات مسافرت در آن زمان است و روایات مزبور (و مورد استناد در بحث ما) نیز در چنان فضایی صادر شده است.

به همین مناسبت، مشخص می‌شود که مقید کردن شرط همراهی محرم در سفر (با مسافت) یک روزه یا سه روزه، با این امر تناسب دارد که همراهی محرم شرطی مربوط به طول مسیر باشد و نه صرف مقصد و این که آنچه مشروط است - به فرض وجود چنین شرطی - سفر کردن به معنای سیر و حرکت است و نه مسافرت به معنای دوری از وطن و خارج از شهر و دیار خویش بودن؛ زیرا فرق است میان این مطلب که گفته شود: «جایز نیست زنی بدون همراهی محرم مسافر باشد» و آن که گفته شود: «سفر کردن زن جایز نیست».

چون لازمه عبارت اول، شرط بودن همراهی محرم، حتی هنگام پیاده شدن در مقصد است؛ زیرا شخص مسافر هنگام پیاده شدن در مقصد نیز همچون زمان سیر و حرکت در طول

مسیر، خارج از وطن خود محسوب می‌شود، به خلاف عبارت دوم که لازمه آن، حداکثر این است که چنین شرطی تنها در حین سیر و حرکت در طول مسیر معتبر است. نصوص وارد شده در این خصوص، مطابق با مضمون عبارت اول است. هر چند بزودی حدیثی به نقل از ابن عمر خواهیم آورد که مطابق با مضمون عبارت دوم است.

اشکال ۴: روایت ابوهریره و مانند آن، گذشته از مباحث سندی و با فرض پذیرش دلالت آن، با مجموعه‌ای از روایات وارد شده از طریق اهل بیت علیهم‌السلام - که *أَدْرَى بِمَا فِي الْبَيْتِ* هستند - و تصریح دارند به جواز حج زن بدون نیاز به محرم و مراقب، در تعارض و تنافی است. افزون بر این، روایت یاد شده، با حدیثی که از ابوسعید و از غیر طریق اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده نیز در تعارض است؛ چراکه در روایت ابوسعید نهی از سفر زن به تنهایی، مقید است به سفر با مسافت سه روز و بیش از آن،^۱ (در حالی که در روایت ابوهریره نهی مقید به مسافت یک روزه بود).

همچنین حدیث ابوهریره با روایتی که از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خطاب به «عدی بن حاتم» نقل شده منافات و تعارض دارد؛ زیرا در روایت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده است که آن حضرت به عدی بن حاتم فرمودند:

«بُوشِكُ أَنْ تَخْرُجَ الظُّعِينَةَ مِنَ الْحَبِيرَةِ تَوْمَ الْبَيْتِ، لَا جَوَارَ مَعَهَا، لَا تَخَافُ إِلَّا اللَّهَ.»
«گویی می‌شود که زنی کجاوه نشین با قصد عزیمت به خانه خدا، از شهر حَبیره^۱ خارج شود، درحالی که هیچ همسفر و حامی‌ای به همراه او نیست و هیچ^{۱۱} ترسی در او راه ندارد بجز ترس از خدا.»

از مفاد این حدیث بر می‌آید که نهی از سفر زن به تنهایی، (تنها می‌تواند) به دلیل ترس و ناامنی مسیر باشد. بنابراین، اگر در مسیر و راه امنیت حاکم بود و ترسی در کار نبود، منعی از سفر زن به تنهایی وجود نخواهد داشت و چنانچه دلیلی غیر از این داشت، شایسته بود که به منع از سفر زن، حتی با فرض امنیت راه، تصریح می‌شد.

بر همین اساس، به ایرادی که «ابن قدامه» بر (دلالت) حدیث عدی بن حاتم وارد کرده، مبنی بر این که حدیث عدی بن حاتم دلالت بر وجود سفر می‌کند و نه جواز آن،^{۱۲} پاسخ داده می‌شود.

حال با این که عبارتِ روایت مورد استناد، با صراحت، شرطِ همراهیِ محرم را مقید به مسافتِ یک روزه (در روایت ابوهریره) و یا مسافت سه روزه (در روایت ابوسعید) کرده است، فتوا به وجود چنین شرطی به صورت مطلق؛ (یعنی مشروط بودن جواز سفر زن به همراهی محرم؛ چه سفر کوتاه باشد و چه طولانی) موجب تعجب و شگفتی است؛ زیرا چنین فتوایی، نمونهٔ (بارز) اجتهاد و اظهار نظر شخصی در برابر نص صریح و به خلاف آن است و نیز مصداق غیرت بی جا و بدعت گونه در مورد زنان می باشد (و این هر دو، باطل و مردودند).

ابن قدامه سپس می افزاید: «احمد بن حنبل گفت: روایت ابوهریره با قید «یک شبانه روز» و روایت ابوسعید با قید «سه روز» است. بدو گفتم: نظر شما چیست؟ گفت: مسافرت زن، تنها در صورت همراهی محرم جایز است و بدون محرم؛ چه مسافرت کم و کوتاه باشد و چه طولانی (در هر صورت) جایز نیست.»^{۱۳}

به جانم سوگند چنین فتاوایی - که در آن کسی بگوید: «دستور شرع چنین است و در مقابل، نظر من چنان است» - نمونهٔ روشن گستاخی و بی پروایی (و بدعت گذاری) در برابر دین است.

آیا در مقابل نصوص و روایات - که تنها راه کشف دستور شرع مقدس اند - اجتهاد و اظهار نظر شخصی جایگاهی دارد؟!

باید گفت چیزی که جرأت و جسارت صدور چنین آرای را به ایشان داده، عمل پیشینیان آن ها است. یکی از آنها همواره می گفت: در زمان پیامبر خدا ﷺ (و طبق نظر ایشان) چنان بود، اما نظر من چنین است!

پی نوشت‌ها:

۱. محرم شخص، همسر او و یا کسی است که به واسطهٔ نسب یا سبب یا رضاع، نکاح او برای همیشه بر شخص حرام است (تعریف از: الروضة الیمة، ج ۱، ص ۴۴۲ چاپ کنگره)، «مترجم».
۲. امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: تنها به سوی سه مسجد می توان آهنگ سفر کرد؛ مسجد الحرام، مسجد النبی و مسجد کوفه. «من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳۱»
۳. جواهر الکلام، ج ۱۷، ص ۳۳۰
۴. المغنی، ج ۳، ص ۱۹۰، کتاب الحج.
- کتاب «المغنی» اثر «أبو محمد عبدالله بن احمد بن محمد بن قدامه المقدسی» (۵۴۱ - ۶۲۰ ق.م) شرحی است بر کتاب «المختصر» اثر ابوالقاسم عمر بن الحسین بن عبدالله بن احمد الخرقی. متوفی ۳۳۴ ق.م. «مترجم»
۵. «الشرح الكبير» اثر شمس الدین ابوالفرج عبدالرحمان بن ابی عمر محمد بن احمد بن قدامه المقدسی (۵۹۷ - ۶۸۲ ق.م) که متن آن کتاب «المقنع» و متعلق به عبدالله بن قدامه است. «مترجم»
۶. آل عمران: ۹۷
۷. المغنی، ج ۳، ص ۱۹۱
۸. المغنی، ج ۳، ص ۱۹۱
۹. المغنی، ج ۳، ص ۱۹۱
۱۰. «حیره»، شهری است در نزدیکی کوفه.
۱۱. المغنی، ج ۳، ص ۱۹۱
۱۲. المغنی، ج ۳، ص ۱۹۲
۱۳. المغنی، ج ۳، ص ۱۹۱